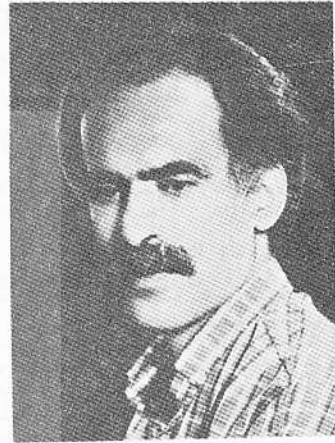


تحلیل و تفسیر تطبیقی اسطوره رستم کریم رحمانیان حقیقی



سرزمین های باستانی که دارای قومیت کهن ، و تاریخی سراسر پر نشیب و فراز و آکنده از جنگ ها ، مقاومت ها ، پیروزی ها و شکست ها ، و کامیابی ها و ناکامی های مستمر بوده اند ، ناگزیر در بطن خود پهلوانانی پرورش داده ، و اساطیر و افسانه هایی را در ذهن خود پرورانیده اند . این گونه اسطوره ها و افسانه ها چنان در هم پیچیده است که جدا کردن آنها از یکدیگر تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد . در این میان ایران که دارای تاریخی مدون و فرهنگی حماسی و اسطوره پرور است از موقعیت ویژه ای برخوردار می باشد .

موقعیتی آنچنان بی نظیر و در خور تعصق و تأمل ، که بزرگترین تمدن های باستانی نظیر یونان و روم و هند و مصر ، و دیگر ملل باستانی ، به آنچه که آنرا حماسه و اسطوره و تاریخ باستان در ایران می نامیم قابل قیاس نیستند . و در این راستا ، اساطیر مزدیسنا و شاهنامه ی فردوسی ، با خیل پهلوانان سلحشور و نیک نام حائز اهمیتی خاص و شایان توجه است . اساطیر ایران ، به واسطه ی در دسترس بودن بخش های مختلف اوستا ، و متون پهلوی و قدیمی ، و شاهنامه ی فردوسی ، تا حدی رنگ و بوی ایرانی خود را حفظ کرده اند . با این حال وجوه اشتراکی گاه شگرف و بسیار نزدیک ، میان

پهلوانان ایران ، با اساطیر و افسانه های دیگر ملل ، از جمله یونان که بحث اصلی این مقاله است به وضوح مشاهده می شود . در این مختصر ، رستم دستان ، جهان پهلوان شاهنامه ، یا دو تن از پهلوانان اسطوره ای و افسانه ای یونان ، به طور فشرده ، از جهاتی تطبیق داده شده اند ، هر چند که اسطوره ی رستم منحصر به فرد است و از حیث ایده و آرمانگرایی ، با هیچیک از پهلوانان همسنگ او منطبق نیست .

« هراکلس » HERACLES یا هرکول ، پهلوان نیمه خدایی یونان ، از جهاتی در جزئیات حوادث ، منطبق با رستم است .

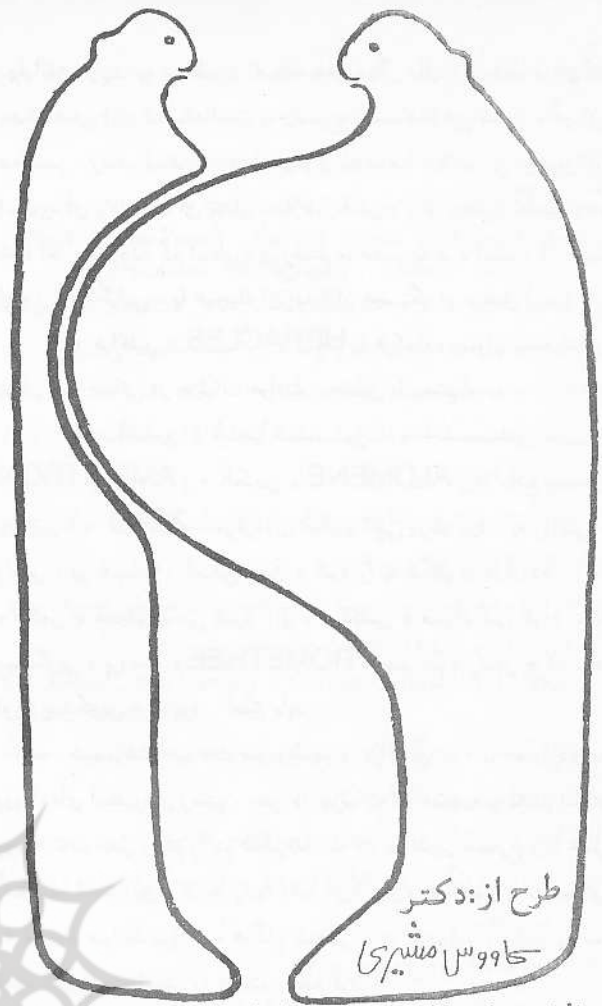
« هراکلس » ظاهراً فرزند « آمفی ترون » AMPHITRON و « آلکمن » ALCMENE و در واقع پسر « زئوس » ZEUS ، سرکرده ی خدایان المپی یونان بود . به روایتی ، زئوس ، در غیاب « آمفی ترون » خود را به شکل او درآورده ، و با « آلکمن » همخوابه می شود ، و « هراکلس » متولد می گردد ، تا پیشگویی « پرومته » PROMETHEE پسر عم « زئوس » که تولد او را پیشگویی کرده بود ، تحقق یابد .

شباهت حوادث مربوط به « هراکلس » ، در مواردی با رویدادهای اسطوره ی رستم ، حتی در جزئیات نیز مشهود و نمایان است . رودابه تاب عمل رستم را در شکم نداشت ، و به تدبیر سیمرخ و با عمل رستمینه (سزارین) فرزند را به دنیا آورد . و « هراکلس » که نسبش به خدایان مرتبط بود ، به هنگام کودکی ، در گهواره ، ماری را که قصد آزار او و برادرش را داشت ، خفه کرد .

رستم ، در نوجوانی فیل خشمناکی را که در غیاب زال به مردم یورش برده ، و زن و مرد و کودک را پایمال کرده بود ، با ضربه ی گرز کشت ۲ ، و « هراکلس » در نوجوانی ، شیر سیترون CITHRON را ، که به گله غای مردم صدمات فراوانی وارد آورده بود ، بقتل رساند سلاح اختصاصی هر دو پهلوان گرز بود . « هراکلس » گرز خود را هنگامی که عازم نبرد بود با شیر « نمه » NEME از شاخه ی درخت زیتون آماده ساخت . سایر سلاح های « هراکلس » هدایی خدایان بود . به این ترتیب که شمشیرش را هرمس HERMES و تیر و کمانش را آپولون APOLLON ، پسران زئوس به او اهداء کرده بودند . و سایر سلاح های رستم ، تیر و کمان و کمند و خنجر بود ، و یا هر وسیله ای که هنگام جنگ در معرض دیدش قرار می گرفت . برای نمونه ، در اولین مقابله با پیشقراولان سپاهیان مازنی از شاخه ی درختی گشن ، چون زوبین استفاده می کند :

چو چشم تهمت بدیشان رسید به ره بر درختی، گشن شاخ دید
بکنند و چو زوبین به کف بر گرفت بماندند لشکر همه در شگفت...

رستم قادر بود تخته سنگ عظیمی را با پاشنه ی پا ، در حالت مستی و هوشیاری به چند فرسنگی پرتاب کند ۳ ، و نیز توانایی آن را داشت تا سنگی را که اکوان دیو از چین آورده بود ، و بیست فیل به آسانی یارای کشیدن آن را نداشتند ، به راحتی از زمین کنده ، به سوی افکند ۴ . در مقابل « هراکلس » تخته سنگ های غول پیکر را چون



پیر گاه از دهانه‌ی غارهای سهمناک جابجا می‌کرد، و چون گوی به هر سوی که می‌خواست رها می‌نمود. « هراکلس » گاو نری را یکجا می‌بلعید، و رستم گورخری را.

رستم، هفت خوان را درنوردید، و دیو و دد و جادو و اژدها را نابود کرد، و « هراکلس » دوازده خوان را پیمود، و شیر « نمه » را که رویین تن بود، خفه کرد، و « لرن » LERNE اژدهای هفت سر و به روایتی صد سر را سوزاند. و در خوان روازدهم که به تنهایی منطبق با هفت خوان رستم است، از کوه‌ها و دریاها گذشت. خدای دریا را جهت کسب اطلاعات دستگیر کرد، و به دامنه‌های قفقاز رفت و عقاب مأمور خوردن جگر پرومته را، کشت. ۶. « اطلس » ATALS را فریب داد، و بالاخره اژدهای مأمور حفاظت از سیب‌های زرین را کشت، و سیب‌های هدف مأموریت را به چنگ آورد. در اسطوره‌ی رستم، آخرین خوان با نابودی دیو سپید و رهایی کیکاوس و همراهان به انجام می‌رسد، و در افسانه‌ی « هراکلس » آخرین عنوان با قتل اژدها و آزاد سازی سیب‌های زرینی که در اصل متعلق به رب النوع « هرا » HERA، همسر و خواهر زئوس بوده است، پایان می‌پذیرد. ۸.

هر دو پهلوان، بازیچه‌ی دست خدایان و رقم شوم سرنوشت بودند. « هراکلس » محکوم بود تا سال‌ها نوکری امیری را کرده، تا خشم خدایی فرو نشیند. ۹. و رستم محکوم بود تحت هر شرایطی در

خدمت نظام موجود باشد، و در این راه فرزند جوان و یل خود را نیز قربانی نماید. قزای بشری، آشکارا توان نابودی آن دو را نداشتند، رستم را خدعه‌ی پادشاه کابل و حسد نابرداریش شغفاد، به قتل می‌رساند، و هراکلس را خدعه‌ی موجودی افسانه‌ای با سر اسب و بدن انسان به نام نسوس NESSUS و حسد همسرش دژانییر DEJANIRE. ۱۰.

قهرمان دیگر یونانی که با رستم قابل انطباق می‌باشد، « آشیل » ACHILLE یا آخیلوس، مشهورترین پهلوان حماسی یونان و به طور کلی مغرب زمین است.

آشیل، پسر « پله » PELEE و رب النوع « تتیس » THETIS بود، و تتیس از دختران خدای اقیانوس به شمار می‌رفت بنابراین او نیز چون هراکلس از تبار خدایان بود.

مادر آشیل، در کودکی او را، در آب رودخانه‌ای که به برزخ منتهی می‌شد شستشو داد، و آشیل رویین تن شد. لیک چون هنگام فرو کردن آشیل در آب رودخانه، پاشنه‌ی پای او را در دست داشت، آب به آن قسمت نرسید، و همان نقطه از بدن آشیل آسیب‌پذیر باقی ماند. وی غیر از امتیاز رویین تنی، که از این وجه با اسفندیار اشتراک داشت، در چند مورد مهم با حوادث اسطوره‌ی رستم منطبق است.

در طول جنگ‌های ایران و توران، و نبرد‌های سرنوشت‌ساز، در هر بیکاری که سپاهیان ایرانی در مخصه می‌افتادند، رستم گره گشا بود. او بود که یک تنه رجز می‌خواند، و بر سپاه گران‌خشم یورش برده، و پهلوانان نامی را به خاک مذلت می‌نشانید، چنین وضعی را آشیل هنگام نبرد یونانیان (مردم آخایی) با اهالی تروا، داشت. مردم آخایی که از جنگجویان تروایی شکست سختی را پذیرا شده بودند، دست‌نیاز به سوی آشیل، دراز کرده، و از او استمداد طلبیدند.

آشیل به انتقام خون دوست باوفایش « پاتروکل » PATROCLE جنازه‌ی قاتل او « هکتور » HECTOR شاهزاده تروایی را به دم اسب بسته و به طرز فجیعی بر زمین پر سنگلاخ کشاند، تا آتش خشمش فرو کش کند. و رستم با تمامی بخردی و خویشتن‌داری، فرمان داد تا سرخه را که هم سن و سال سیاوش بوده، و ظاهراً در فاجعه‌ی قتل شاهزاده‌ی ایرانی نیز نقشی نداشته، همچون سیاوش بی‌رحمانه سر ببرند:

بفرمود پس تا برنش یه دشت ابا خنجر و روزبانان و تشت
 به بندند دستش به خم کمند بخوابند بر خواب چون گوسفند
 بسان سیاوش سرش را ز تن ببرند و کرکس بپوشد کفن...
 و خود بی‌محایا، سودابه‌ی بی‌دفاع، لیک گناهکار را در حضور شویش کاوس سر می‌برد:
 ز پرده بگیسوش بیرون کشید ز تخت بزرگیش در خون کشید
 به خنجر بدو نیم کردش براه نجیبید بر جای کاوس شاه ...

آشیل ، با شنیدن خبر مرگ پاتروکل حالتی جنون آسا و رقت بار پیدا می کند :

« ... تیره ترین دردها چشمان آخیلوس را آشفته کرد . خاکستر سیاه و سوزان را در دست گرفت ، و آن را روی سر پاشید ، پیشانی زیبا و جامه های اسمانی خود را بدان آلود ، در خاک خفت و جایگاه درازی را از قامت خویش پوشاند . »

رستم نیز در پی شنیدن خبر قتل سیاوش ، به حالتی دیگرگون ، نظیر آشیل ، دچار می گردد :

تهمت چو بشنید زو رفت هوش
ز زایل یزاری بر آمد خروش ...

چو يك هفته با سوگ بود و دژم
به هشتم برآمد ز شیپور دم ...

بدرگاه کاوس بنهاد روی
دو دیده پر از آب و دل کینه جوی

چو نزدیکی شهر ایران رسید
همه جامه ی خسروی بر درید ...

چو آمد به نزدیک کاوس کی
سرش بود پر خاک و پر خاک پی ...

جنگجویان شکست خورده ی یونانی ، اولیس ۱۱ ULYSSE را مأمور دلجویی از آشیل می کنند ، تا شاید دل او را از کینه ای که نسبت به آگاممنون داشت نرم نمایند و اولیس طی سخنرانی مهیجی ، با چرب زبانی و ترغیب های خاص خود ، به هر حيله ای دست می یازد ، تا دل آشیل را به دست آورده و او را راهی میدان نبرد کند :

« ... ای ناز پرورده ی زئوس ... اگر تو دلآوری گستاخانه ای به کار نبری ، نمی دانیم کشتی های فروزان ما رهایی خواهد یافت یا نابود خواهد شد . مردم بی باک تروا و هم پیوندانشان که از کرانه های دور دست آمده اند ... در سراسر کرانه آتش بسیار افروخته اند و می گویند هیچ چیز آنها را باز نخواهد داشت که بر کشتی های ما بتازند ... هکتور در شوری که وی را فرا گرفته است نگاه های دلشکاف خود را به هر سو می افکند ، و چون به پشتیبانی زئوس می نازد نه از مردم باک دارد و نه از خدایان ... اگر همچنان از زاده ی آتره ATREE (منظور آگاممنون است) بیزاری و وی را خرد بشماری دست کم بر سرنوشت تیره ای که دیگران .. در لشکرگاه گرفتار آند دل بسوزان ... » [ایلید - سرود نهم]

در اسطوره ی رستم نقشی نظیر اولیس را گودرز به عهده دارد :

تو دانی که کاوس را مرز نیست به تیزی سخن گفتنش نغز نیست ...
تهمت گر آورده گردد ز شاه هم ایرانیان را نباشد گناه ...

در اسطوره ی یونانی ، هکتور ، یگه تاز و عریده جو ، به زئوس می نازد ، و در همتای ایرانی آن ، سهراب ترك تاز ، به رستم :
چو رستم پدر باشد و من پسر به گیتی نیاید یکی تاجور
هکتور ، از آگاممنون بیزار است و او را خرد می شمارد ، و رستم ، در اسطوره ی ایرانی کیکاوس را به پشتیبانی نمی گیرد :

تهمت چنین پاسخ آورد باز
که هستم ز کاوس کی بی نیاز
مرا تخت زین باشد و تاج ترگ
قبا جوشن و دل نهاده به مرگ
چرا دارم از خشم کاوس باک
چه کاوس پیشم چه يك مشت خاک
در حماسه ی یونانی ، آشیل دست از عناد بر نمی دارد ، و متهورانه فرستاده ی آگاممنون را نا امید می کند : « ... ای اولیس بزرگ



نولد رستم با کمک سیمرغ : [نقش برجسته روی مس] اثر استاد عباس قانع - تالار مس - قزوین

... من آن کسی را که دلش با زبانش یکسان نیست (منظور آگاممنون است ، و منطبق با کیکاوس) چون دروازه های دوزخ دشمن دارم ... نه آگاممنون پسر آتره و نه دیگران از مردم آخایی نمی توانند دل مرا نرم کنند ... » و آنگاه سرسخت و رجز خوان از دلآوری های خود سخن می راند : « ... به یاری کشتی های خود دوازده شهر را تاراج کردم ، یازده شهر را در دشت های تروا ویران کردم ، از همه ی این شهرها گرانبهاترین چیزها را به تاراج بردم ، همه ی آنها را به پسر آتره دادم که آرام نزدیک کشتی ها ، گرانبهاترین بخش را نگاه می داشت و بازمانده ی آن را به پادشاه به سرکردگان و شاهان می داد . » [ایلید - سرود نهم]

در اسطوره ی ایرانی ، رستم دست رد به سینه ی گودرز می زند و خود را بی نیاز از توجه شاه و بی پروا از خشم او شمرده و آزادگی و آزاد منشی و بلند همتی خود را به او گوشزد می کند :

سرم گشت سیر و دلم کرد بس جز از پاک یزدان نترسم ز کس ...
اسب آشیل ریشه ی خدایی داشت ، بدین ترتیب که از وصلت موجودی افسانه ای با خدای باد ، به وجود آمده بود . اسب رستم نیز چه از نظر شکل و شمایل و چه از لحاظ دست یابی بدان ، استثنایی بود و از بین اسب های بی شماری که تاب تحمل یال و کوپال او را نداشتند گویی از عالم غیب به پهلوان حماسی ایران هدیه شده بود :

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم
سیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پر نگار از کران تا کران
چو داغ گل سرخ بر زعفران ...
گشاده ز نخ دیدش و تیز تگ
بدیدش که دارد دل و تاو و رگ
کشد جوشن و خود و کوپال او
تن پیل وار و بر و یال او
در اسطوره های ایرانی ، ایشار و فداکاری جهت کسب نام نیک ،

و اجتناب از ننگ و حقارت ، از خصوصیات ذاتی پهلوانان است ، و در این میان رستم بیش از هر پهلوانی در صدد کسب نام و حفظ آن و بیزار از ننگ و حقارت بود . با آنکه به او تذکر داده بودند که در جنگ با اسفندیار ، در هر دو مورد غلبه یا شکست ، خود و خاندانش محو و نابود خواهند شد ، با این حال ننگ اسارت و بند را نپذیرفت ، و مرگ افتخار آمیز و پرآوازه را به چند صباحی با ننگ و حقارت زیستن ترجیح داد :

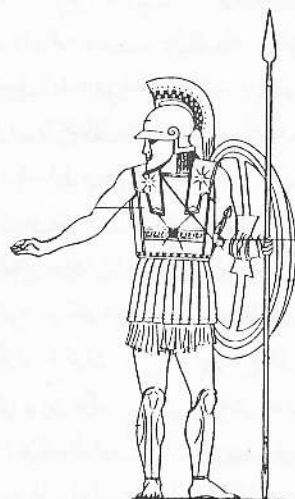
به نام نکو گر بمیرم رواست
 مرا کشتن آسان تر آید ز ننگ
 مرا کشتن آسان تر آید ز ننگ
 و گر باز مانم به جایی ز جنگ
 که روشن روانم برین است و بس
 نپسند مرا زنده با بند کس
 که گوید برو دست رستم ببند
 نبندد مرا دست چرخ بلند

آشیل نیز عمر کوتاه اما افتخار آمیز را ، به عمر طولانی همراه با حقارت و گمنامی ترجیح داد . به روایتی ، مادرش رب النوع « تتیس » پیشگویی کرده بود چنانچه همراه جنگجویان یونانی به تروا عزیمت کند ، عمری کوتاه و نامی جاوید و نیک نصیبش خواهد شد ، و چنانچه از سفر به تروا شانه خالی کند ، در گمنامی و حقارت سال های متمادی خواهد زیست .

درباره ی رستم ، سیمرغ پیشگویی کرده بود ، در صورت غلبه بر اسفندیار و قتل شاهزاده ی رویین تن ایرانی ، شومی خون اسفندیار ، دامن گیر وی و خاندانش خواهد شد :

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر
 بگویم کنون با تو راز سپهر
 که هر کس که او خون اسفندیار
 بریزد ، ورا بشکرد روزگار
 همان نیز تا زنده شد ز رنج
 رهایی نیابد ، فاندش گنج
 بدین گیتیش شوربختی بود
 و گر بگذرد ، رنج و سختی بود
 زال نیز بعد از واقعه ی قتل اسفندیار ، پیش گویی اختر شناسان و دانایان را در پی فاجعه ی مرگ اسفندیار ، به رستم یادآور می شود :

به رستم چنین گفت زال ای پسر
 ترا بیش گرم به درد جگر
 که ای دون شنیدم ز دانای چین
 ز اختر شناسان ایران زمین
 که هر کس که او خون اسفندیار
 بریزد ، سرآید برو روزگار



درباره ی آشیل پیش بینی شده بود چنانچه او یکی از پسران آپولون را به قتل رساند ، خود نیز در تروا هلاک خواهد شد . بنابراین هنگام اردوکشی یونانیان به تروا ، مادرش رب النوع تتیس ، خدمتکاری را همراه آشیل روانه کرد تا همراه این پیش گوئی را به یاد وی آورد . اما در جزیره ای آشیل ، تنس TENES یکی از پسران آپولون را کشت ، و بالاخره نتوانست از چنگ تقدیر و خواست خدایان رهایی یابد . آشیل ، جنازه ی « تنس » مقتول را طی مراسمی باشکوه دفن نموده و خود به سوگ می نشیند . همچون سوگواری رستم بر جنازه ی اسفندیار .

روی هم رفته ، شخصیت رستم و آشیل ، با وجود برخی از نکات قابل انطباق ، در ریشه و بنیان ، با یکدیگر کاملاً متفاوت اند . رستم پهلوانی بود سنت گرا و وطن دوست . پهلوانی نیک سرشت و آرمانی ، که گذشته از حفظ نام در هر شرایط ، همه چیز را برای همگان می خواست . در هر حال و هوایی در خدمت نظام بود ، دلش برای ایران و ایرانی می تپید . شرف انسانی و ایده آل های سنتی را تحت هر شرایطی پاس می داشت . در مقابل ، آشیل در پی آن بود که همه چیز را خود به دست آورد . او در سخت ترین شرایط که هم وطنانش به او نیاز مبرم داشتند به دوست خود « پاتروکل » امر کرد که تنها به حفاظت از کشتی های جنگی و ساز و برگ خود پردازد ، و اجازه دهد اهالی « تروا » هموطنانش را به خاک و خون کشند ، تا همه ی قضایا به سود او خاتمه یابد . حتی در این فکر بود که هلن HELENE زیبا روی را که انگیزه ی اصلی خون ریزی بود ، خود به دست آورد ۱۲ . به روایتی حاضر شد برای در اختیار گرفتن پولیکسن POLYXENE دختر « پریام » ۱۳ ، به کشور خود خیانت کند . بخشی از اسطوره نویسان ، روایت کرده اند که آشیل به هنگام تحویل جسد هکتور به اهالی تروا ، با مشاهده ی پولیکسن شیفته ی او می شود ، و به پریام قول می دهد چنان چه پولیکسن را به همسری او درآورد اردوگاه یونانیان هموطنش را ترک کرده ، و به صف سپاهیان تروا بپیوندد . پریام ظاهراً مس پذیرد و قرار می گذارند پیمانگی در این خصوص در معبد آپولون ، نزدیک دروازه های تروا منعقد گردد . آشیل بدون اسلحه وارد معبد می شود و توسط پاریس PARIS رباینده ی هلن ، که در پناه مجسمه ی آپولون کمین کرده بود به قتل می رسد . برخی نوشته اند تیر از جانب پاریس رها شد و آپولون تیر را هدایت کرد تا به پاشنه ی پای آشیل که قسمت آسیب پذیر بدن او بود اصابت کند .

اصولاً پهلوانان افسانه ای و اسطوره ای یونان ، و به طور کلی غرب ، جز در برخیاز حوادث فرعی منسوب به آنان ، و نیز در بعضی از تاکتیک ها و عملیات جنگی ، و خصوصیات مرسوم پهلوانی ، از نظر جوهره ی ذاتی و آرمان گرایی متعالی ، به هیچ وجه قابل قیاس و انطباق ، با نامدار ترین پهلوان اسطوره ای قوم ایرانی ، رستم داستان نیستند . گمان نمی رود در اساطیر ملل دیگر نیز پهلوانی چنین برجسته



و جامع جمیع صفات انسانی پهلوانی وجود داشته باشد ، پهلوانی که مظهر بالندگی و غرور توتیه ی حماسه ساز و اسطوره پرور دفرهنگ غنی ایرانی است . رستم درختی ست سرسبز و بارور با شاخ و برگ های گسترده و ستبر . ظرفیت متعالی او در حدی بود که در راه خدمت به وطن و حفظ مرز و بوم از فرزند گذشت ، و حتی نوشدارو نفرستادن کاوس و خست و لجاجت او را نادیده انگاشت ، و همچنان به عنوان پهلوانی سرآمد ، در خدمت نظام موجود باقی ماند .

در اسطوره و تاریخ ، هم طراز چنین پهلوان سترگی ، تنها گرشاسب ۱۵ دیو کش اهورایی ست . گرشاسب جادو افکن و اهریمن ستیز که در فرهنگ غنی مزدیسنا جایگاهی ویژه دارد ، و از منزلتی رفیع و باشکوه برخوردار است : « گرشاسب که گندرو ۱۶ زرین پاشنه را کشت ... آن شاخدار سنگین دست که در انجمن می گفت :

من هنوز نابرنا هستم ، بدان هنگام که برنا شوم ، زمین را چرخ و آسمان را گردونه ی خود سازم . اگر گرشاسب دلیر مرا نکشد سپند مینورا از گرزمان (بهشت جاویدان) روشن به زیر خواهم کشید و اهریمن را از دوزخ تیره به بالا خواهم آورد . سپند مینو و اهریمن باید گردونه ی مرا بکشند .

گرشاسب دلیر او را کشت و نیروی زندگانی اش را بگرفت و نابود ساخت . « [یشت ها - زامیادشت - کرده ی ششم]

یادداشت ها :

۱- زئوس ZEUS ، خدای خدایان المپی و فرزند کرونوس CRO-NOS و رنا RHEA بود . مقر او در قله ی کوه المپ قرار داشت . وی خدای روشنایی و صاعقه بود و برادران مشهور او پوزئیدون PO-SEIDON و هادس HADES بودند .

۲- رجوع کنید به شاهنامه ، روایت « کشتن رستم قیل سفید را » .

۳- رجوع کنید به داستان رستم و اسفندیار .

۴- رجوع کنید به داستان بیژن و منیژه .

۵- به افسانه ی اژدهای لرن LERNE برخی از اسطوره نویسان صورت واقعیت داده ، و عقیده دارند منظور از این اژدها و سرهای تازه ای که با قطع هر سر ، از بدن او خارج می شد ، باتلاق های لرن بوده که بوسیله هراکلس خشک شد ، و مراد از سرهای اژدها چشمه هائی بود که مرتباً از زمین می جوشید و اقدامات هراکلس را بی نتیجه می گذاشت .

۶- پرومته PROMETHEE ، را آفریدگار انسان های اولیه پنداشته

اند ، و نوشته اند که او انسان را با خاک رس آفرید . وی مقداری بذر آتش را از گردونه ی خورشید ربوده و به بشر هدیه کرد ، و زئوس که از این خیره سری خشمگین شده بود برای تنبیه پرومته او را با زنجیرهای فولادی در قفاز زندانی ساخت و عقابی را مأمور کرد تا جگر او را که دائم به حال اولیّه بر می گشت پاره کند و ببلعد . هراکلس هنگامی که در صدد نجات سیب های زرین بود ، از آن نواحی گذشت و عقاب را با تیر کشت و پرومته را نجات داد . (برای اطلاع بیشتر از اسطوره ی پرومته به فرهنگ اساطیر یونان و رم مراجعه شود)

۷- اطلس ATLAS از طبقه ی خدایان پیش از المپی ، و موجودی عجیب و خارق العاده بود . اطلس در جنگ علیه خدایان المپی شرکت داشت و به همین جهت بعد از پیروزی خدایان المپی ، زئوس او را به این طریق تنبیه کرد که همواره طاق آسمان را بر دوش نگاه دارد .

۸- سیب های زرین ، هدیه ای بود از جانب زمین یا گایا GAIA به رب النوع هرا ، به مناسبت وصلت او با زئوس . (برای اطلاع بیشتر به فرهنگ اساطیر یونان و رم مراجعه شود)

۹- رب النوع هرا ، چون می دانست هراکلس فرزند زمینی همسرش زئوس است به هر طریقی خشم خود را نسبت به هراکلس نشان می داد .

۱۰- رجوع کنید به فرهنگ اساطیر یونان و رم .

۱۱- اولیس ULYSSE مشهورترین قهرمان دوره ی باستانی یونان ، پسر لائرت LAERTE و

آنتیکله ANTICLEE بود . هرمس ، پسر زئوس جد بزرگ پدری او محسوب می شد و نسب به خدایان می رساند . وی به حیله گری و ترفند بازی شهره بود . او را مبتکر اسب چوبین که سبب پیروزی یونانیان بر اهالی تروا بود ذکر کرده اند .

۱۲- هلن HELENE ، همسر منلاس MENELAS از امرای محلی یونان (برای اطلاع بیشتر به فرهنگ اساطیر یونان و رم و نیز به ایلید مراجعه شود) .

۱۳- پریام PRIAM ، پادشاه تروا بود ، و پسران مشهور او هکتور و پاریس نام داشتند .

۱۴- پاریس PARIS ، رباینده ی هلن و کشته ی آشیل .

۱۵- گرشاسب ، در اوستا کِرساسپه KERESASPA از پهلوانان نامدار آیین اوستایی ست . وی به سبب اهانتی که به آتش روا داشته بود در خواب عمیقی فرو رفته است ، لیک طبق عقیده ی پیروان مزدیسنا همچنان زنده است و ۹۹۹۹۹ تن از فروهرهای نیک توانای پاک پارسیان از او نگاهبانی می کنند . وی به اتفاق سوشیانت (موعود زرتشتی) و تنی چند ، از جمله کیخسرو ، در آخر الزمان ظهور خواهد کرد ، و ضحاک اهریمنی که با زنجیرهای گران در کوه دماوند زندانی ست ، به دست وی کشته خواهد شد .

۱۶- گندرو GANDREWA دیوی اژدهامنش و سهمناک ، که طبق روایات اوستایی و پهلوی گرشاسب نه شبانه روز در دریا با او جنگید تا توانست وی را به قتل رساند .